

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال دوم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۵

صص ۲۷-۵۵

) :

(

دکتر محمود سریع القلم - استاد روابط بین الملل، دانشگاه شهید بهشتی
دکتر احمد بخشی* - پژوهشگر مرکز مطالعات آفریقا، دانشگاه تربیت مدرس
دکتر سید کاظم سجادی پور - دانشیار روابط بین الملل، دانشکده روابط بین الملل

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۲/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۱۱/۲۵

چکیده

افریقای جنوبی در طول چهار دهه دوران آپارتاید، به دلیل اتخاذ ایدئولوژی تبعیض نژادی، با کشورهای همسایه و اعضای جامعه جهانی اختلاف داشت. این سیاست پس از خروج پرتغال از جنوب آفریقا در سال ۱۹۷۵، وضعیت منطقه را در ژئوپلیتیک جنگ قرار داد و سبب شد امنیت منطقه به خطر افتد. این وضعیت انزوای بین المللی کشور را در پی داشت و تلاش سیاست گذاران کشور را به رفع مشکلات امنیتی با همسایگان و مسائل داخلی معطوف کرد. با تغییر ساختار بین المللی، فشار بر دولت حاکم مبنی بر تغییر ایدئولوژی و مذاکره با گروه های مخالف افزایش یافت و با تغییر کارگزاران (ماندلا و دکلرک) زمینه برای حذف آپارتاید فراهم شد. پس از روی کار آمدن دولت جدید، این کشور با اتخاذ ایدئولوژی ای مبتنی بر واقع گرایی سیاسی، با الگو قرار دادن شعار احترام به حقوق بشر، عدالت و برابری،

Email: Bakhsh_A@modares.ac.ir

* نویسنده عهده دار مکاتبات

درصدد ترمیم روابط خود با نظام جهانی برآمد و هویت سیاسی خود را تغییر داد؛ به طوری که برای برطرف کردن بسیاری موانع و پیش فرض‌ها و به منظور حل مشکلات سیاسی و اقتصادی، با عضویت در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، از تمام امکانات خود برای ایفای نقش میانجی در منازعات منطقه‌ای جنوب صحرا و قاره آفریقا استفاده کرد و سبب تغییر تصورات کشورهای همسایه و نظام بین‌الملل شد. این سیاست، فضای ناامن منطقه را به سمت امنیت و توسعه تغییر داد و ژئوپلیتیک صلح را بر منطقه حاکم کرد.

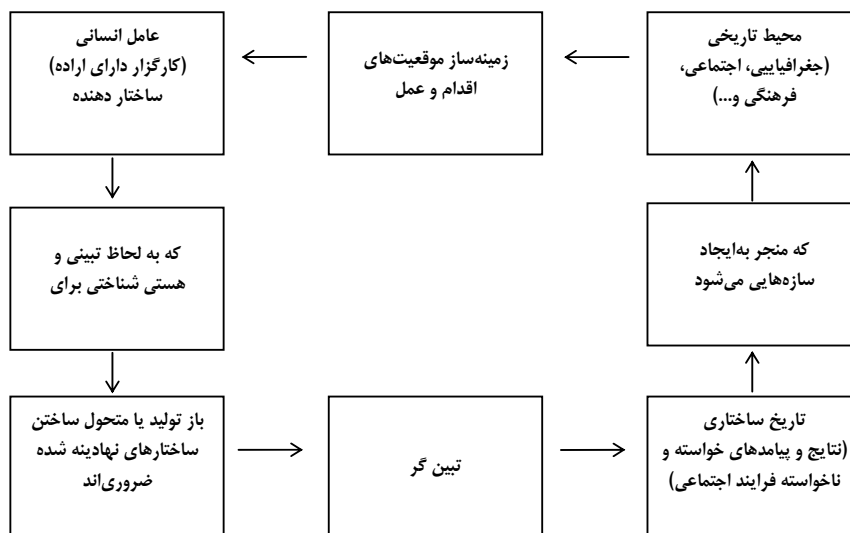
واژه‌های کلیدی: ژئوپلیتیک صلح، سیاست خارجی، آپارتاید، امنیت، آفریقای جنوبی.

مقدمه روشی

رهیافت سازه‌نگاری از جمله رهیافت‌های جدید در روابط بین‌الملل است. براساس این رهیافت، روابط بین‌الملل از حقایق اجتماعی مورد توافق انسان‌ها تشکیل شده است، انسان‌ها جوامع را بر مبنای کردار خود می‌سازند و یکدیگر را در قالب همان کردار مورد شناسایی قرار می‌دهند. این رهیافت بر تعامل میان سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی اعتقاد دارد و بر این باور است که تعامل بین‌المللی بر هنجارها و قواعد خاصی مبتنی است که هویت و منافع دولت‌ها را شکل می‌دهند. این رهیافت اصول اولیه خود را از ساخت‌یابی اخذ کرده و با وام گرفتن بحث ساختار-عامل، درصدد نظریه‌پردازی و تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی است. در نظریه ساخت‌یابی هم عامل انسانی و هم محیط تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی زمینه‌ساز موقعیت‌هایی می‌شوند که در آن محیط، اقدام و عمل صورت می‌گیرد. در این نظریه، اراده‌گرایی و ساختارگرایی به صورت جداگانه در شکل‌دهی فرایند اجتماعی نفی می‌شوند و ترکیبی از این دو پذیرفته می‌شود. براساس این نگرش، جامعه معنایی دوگانه دارد: یکی در مقام کارگزار و دیگری در مقام ساختار نهادی حاصل از کار جمعی افراد. ساختار نظام نهادینه شده قواعد، نقش‌ها و روابط جامعه به کمک اندیشه و عمل انسان به کنش‌ها جهت‌ساختاری می‌دهد (اتکینسون، ۱۳۷۹، ص ۲۳۹). مطابق

این روش، تبیین‌های اجتماعی و رفتاری را باید از منظر یا چشم‌انداز دوگانه کنش- ساختار مورد ارزیابی قرار داد. یعنی از سویی در این رویکرد ساختارها دارای ویژگی‌ها و توانمندی‌هایی هستند که نمی‌توان آنها را صرفاً انباشت یا تجمع قدرت‌ها و رفتارهای افراد تشکیل‌دهنده دانست؛ از سوی دیگر، این ویژگی‌ها و توانمندی‌ها، کاربست‌ها و اعمال ساختاری افراد نیستند.

شکل ۱) تبیین علی ساختاری (لوید، ۱۳۷۶: ۱۰۶)



از دیدگاه سازه‌نگاری، ساختارهای فکری- هنجاری نیز به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند. ساختارهای فکری- هنجاری نظام‌های بامعنایی هستند که شیوه تفسیر کنشگران از محیط عادی خود را تعیین می‌کنند. این رهیافت برای تأثیرگذاری ایده‌ها و افکار اهمیت خاصی قائل است و استدلال می‌کند ایده‌ها و باورها و ارزش‌های مشترک نیز دارای ویژگی‌های ساختاری‌اند و نفوذ زیادی بر

کنش‌های اجتماعی و سیاسی دارند. بنابراین در عرصه بین‌الملل، تفاوت رفتارها در سیاست خارجی، ریشه در فهم دولت‌ها (واحدها) از هنجارها و نیز میزان تأثیرگذاری آنها دارد (Neumann & Waever, 1997, P: 271).

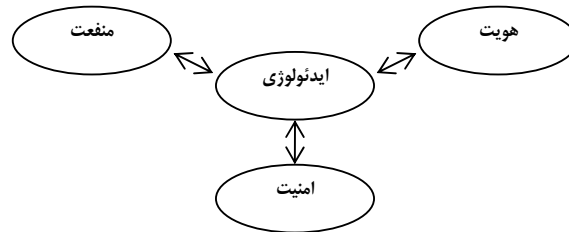
این نظریه برخلاف رهیافت نئورئالیست معتقد است هم‌گرایی بین دولت‌ها، محصول الزامات ناشی از معمای امنیت در نظام بین‌الملل نیست، بلکه محصول هنجارهای بین‌المللی مشترک است و کنشگران را هنجارها هدایت می‌کنند. یعنی تصمیم‌گیرندگان براساس هنجارها و قواعدی که خود مبتنی بر پیشینه عوامل ذهنی، انتظارات بین‌الذهانی مشترک، تجربه تاریخی - فرهنگی و حضور در نهادهاست، تصمیم‌گیری می‌کنند. سازه‌انگاری برخلاف عقل‌گرایان (ستز نئو - نئو) که هویت و منافع بازیگران را از پیش موجود فرض می‌کنند، معتقد است که کنش بین‌الذهانی بازیگران، منجر به تشکیل هویت‌ها و منافع در فرایند تعامل می‌شود.

سازه‌انگاری تأثیر زیادی بر سیاست خارجی داشته و بر این پیش‌فرض استوار است که کنشگران جهان خود را می‌سازند؛ یعنی کنشگران تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند، اجرا می‌کنند و سیاست خارجی حداقل تا حدودی مبتنی بر تصمیمات کنشگران است. در این رهیافت، فهم سیاست خارجی کشورها به این معناست که: ۱- باید در کنار ساختارهای مادی مانند قدرت، منافع، ژئوپلیتیک و سیستم به ساختارهای معرفتی، ایده‌ها، باورها، هنجارها و اندیشه نیز به‌طور اساسی توجه کرد؛ ۲- ساختارهای معرفتی با تعامل دولت‌ها، معانی مشترکی را ایجاد می‌کنند و براساس آنها «هویت» دولت‌ها شکل می‌گیرد و بازسازی می‌شود؛ ۳- دولت‌ها براساس درک و تصویری که از هویت خود دارند، به تعریف «منافع ملی» خود می‌پردازند و سیاست خارجی آنها بیشتر محصول این تعریف از منافع است.

اگر در رویکرد عقلانیت‌گرای سیاست خارجی، رفتار دولت‌ها در محاسبات عقلایی و منافع عینی ریشه دارد، در سازه‌انگاری نوع رفتار ناشی از هنجارهایی است که دیگران از دولت انتظار دارند. علاوه بر این، در رفتار سیاست خارجی دولت‌ها متغیرهای سیستماتیک بین‌الملل و متغیرهای داخلی به‌طور هم‌زمان مؤثرند و دولت‌ها فاقد منافع و اهداف ثابت و غیرقابل تغییرند، هرچند منافع آنها آنی و زودگذر نیست. چون اهداف دولت‌ها، تابعی از هنجارهاست، منطق رفتاری نیز منطق تناسب است. بنابراین، براساس شرایط و انتظارات موجود از دولت‌ها، ممکن است اهداف آنها تغییر کند. در نتیجه هنجارهای اجتماعی داخلی و بین‌المللی، متغیر مستقل و سیاست هماهنگی با هنجارها متغیر وابسته است. در این روش، سه عامل هویت، امنیت و منفعت به یکدیگر وابسته‌اند. واحدهای سیاسی براساس نوع هویت سیاسی خود به تعریف منافع خود می‌پردازند و از طرف دیگر، امنیت آنها نیز به نوع جهت‌گیری ناشی از نوع هویت سیاسی و مقاصد تصویری کشورهای همسایه و نظام بین‌الملل وابسته است؛ یعنی هر کشور براساس ایدئولوژی خود، ساختار سه‌گانه هویت، امنیت و منفعت را شکل می‌دهد و متقابلاً از آن تأثیر می‌پذیرد (McSweeney, 1991, P: 13-22).

و در روابط خارجی به تعریف دوست و دشمن می‌پردازد (Wendt, 1992, P: 393).

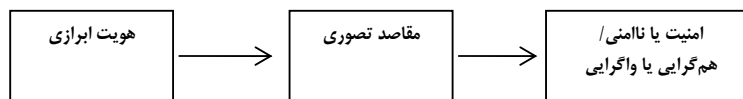
شکل ۲) ساختار سه گانه هویت، امنیت و منفعت



اصل اساسی برای هم‌گرایی و واگرایی، امنیت است. باری بوزان معتقد است از آنجا که تهدیدات از فاصله نزدیک سریع‌تر حس می‌شوند تا از فاصله دور، ناامنی اغلب با نزدیکی همراه است. اغلب دولت‌ها از همسایگان خویش بیشتر واهمه دارند تا از قدرت‌های دور (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲، ص ۱۰). به عقیده بوزان و ویور، «مجاورت جغرافیایی» دو یا چند کشور سیاست امنیتی خاصی را الزامی می‌سازد. دو کشوری که با هم مرز مشترک دارند به واسطه پیوستگی مرزی، در زمینه امنیت اجتماعی، سیاسی، نظامی و زیست‌محیطی ملاحظات خاصی دارند (Buzan & waever, 2005, P: 40-85). الکساندر ونت معتقد است همکاری زمانی وجود دارد که میان کشورها دوستی وجود داشته، اعتماد و اطمینان به‌حدی میانشان موجود باشد که هیچ‌یک برای حل مناقشات به زور متوسل نشوند. این موضوع تنها زمانی اهمیت می‌یابد که شناخت مشترک کشورها مدنظر قرار می‌گیرد. ونت برای نمونه، به پانصد موشک هسته‌ای انگلستان اشاره می‌کند که برای آمریکا از پنج سلاح هسته‌ای کره شمالی خطر کمتری دارد. دوستی میان آمریکا و انگلیس، تصور موقعیتی که در آن انگلیسی‌ها سلاح‌هایشان را علیه آمریکا به کار گیرند، غیرممکن می‌سازد، درحالی‌که دشمنی میان آمریکا و کره شمالی به معنای آن است که چنین واقعه‌ای هرچند با احتمال کم قابل تصور است (Wendt, 1992, P: 399). وی همچنین معتقد است جنگ سرد ساختار شناخت مشترکی بود که به مدت چهل سال روابط قدرت‌های

بزرگ را تحت سیطره داشت، اما زمانی که آنها از عمل کردن بر آن مینا دست کشیدند، آن ساختار نیز ناگهان فرو ریخت. با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان از دیدگاه سازه‌انگاری بین هویت و امنیت، رابطه زیر را ترسیم کرد:

شکل ۳) رابطه هویت و امنیت از دیدگاه سازه‌انگاری



امنیت و هویت در عصر آپارتاید (حاکم شدن ژئوپلیتیک جنگ)

از نیمه‌های قرن هفدهم - همگام با آغاز استعمارگری اروپاییان - سیاست تبعیض نژادی در افریقای جنوبی آغاز شد. می‌توان ریشه تاریخی آن را در سال ۱۶۵۲ و استعمار هلند در دماغه امیدنیک ردیابی کرد. در آن زمان هلندی‌ها به تجارت برده از شرق و جنوب افریقا مشغول بودند (Clark, 2004, P: 3) عامل اصلی گسترش نژادپرستی در افریقای جنوبی، انگلستان بود که در سال ۱۹۱۰ همه قدرت را به دست اقلیت سفیدپوست سپرد. پس از جنگ بوئرها و پیروزی انگلیسی‌ها، آخرین امتیازی که دولت بریتانیا به سفیدپوستان اعطا کرد، تصویب قانون تشکیل اتحادیه افریقای جنوبی در پارلمان بریتانیا بود. براین اساس، کشوری در سال ۱۹۱۰ پدید آمد که در آن به حکم قانون، غیرسفیدپوستان از بسیاری حقوق محروم شدند (لاگوما، ۱۹۶۰، ص ۴۰). در این تاریخ اتحادیه افریقای جنوبی تحت نظام آپارتاید و توسعه مجزای نژادها به وجود آمد (Deegan, 2001, P: 3) اما سیاست آپارتاید، پس از جنگ جهانی دوم و پیروزی حزب ملی در انتخابات ۱۹۴۸ حاکم شد. از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۹۴ رهبران افریقای جنوبی سیستم سیاسی اقتدارطلبانه‌ای تحت عنوان آپارتاید اعمال کردند که در آن اقلیت سفیدپوست بر کشور حکومت می‌کرد. هزینه این استراتژی، قرار گرفتن افریقای جنوبی به عنوان یک کشور منفور

در درون قاره آفریقا و جامعه بین‌الملل بود. سیاست‌های آپارتاید همراه با محکومیت‌های داخلی و بین‌المللی و همچنین دیپلماسی انزوا در طول جنگ سرد ادامه یافت. (Schraeder, 2002, P: 245) /کس لاگوما، افریقای جنوبی دوره آپارتاید را «کشور جذامی جهان» نامید و معتقد بود کره خاکی پس از نابودی آپارتاید جای پاکیزه‌تری خواهد شد (لاگوما، ۱۳۶۰، ص ۲۱). داون پورت آپارتاید را سرطان نامید (Davenport, 1989, P: 541). تعدادی از نویسندگان سیاست خارجی افریقای جنوبی در زمان آپارتاید را به‌عنوان «ابرقدرت منطقه‌ای»، «سیاستی با قابلیت‌های نظامی» و «سلطه‌گر» که از جنوب آفریقا به‌عنوان «حیات خلوت» خود استفاده می‌کرد، توصیف کرده‌اند (Gerrit, 1988; Kent, 1986). رهبران افریقای جنوبی کشور خود را دژی برای دنیای آزاد محسوب می‌کردند و معتقد بودند آفریقا توسط کمونیست‌ها و توسعه عقاید «سوسیالیزم افریقایی» مورد تهدید واقعی قرار گرفته است و باید از توسعه کمونیسم و تخریب تمدن غرب جلوگیری کرد (الهی، ۱۳۶۸، ص ۸۰).

آپارتاید از نظر تاریخی بر ترس سفیدپوستان از سیاهان و رنگین‌پوستان استوار بود. به عبارتی هر جا سیاه‌پوستی وجود داشت، دگر ایدئولوژیک سفیدپوستان تعریف می‌شد و در رده دشمن قرار می‌گرفت؛ باید آنان را کنترل می‌کردند و مانع از رشدشان می‌شدند. با توجه به اینکه در زمان ظهور آپارتاید کشورهای پیرامون افریقای جنوبی، مستعمره کشورهای اروپایی بودند، خطری متوجه این رژیم نمی‌شد اما با آغاز دهه شصت و روند استعمارزادگی در این قاره، دایره خودی به تدریج تنگ‌تر می‌شد و به همان نسبت نیز خطرات و تهدیدات ناشی از دگر افزایش می‌یافت. با توجه به فضای حاکم بر نظام بین‌الملل و حاکمیت جنگ سرد، اکثر کشورهای مخالف در جرگه کمونیست درآمدند. در نتیجه، هزینه‌های افریقای جنوبی به‌عنوان نماینده بلوک غرب

افزایش یافت.

برای افریقای جنوبی جنگ سرد فرصتی برای استفاده از منازعات قدرت‌های جهانی بین کمونیسم و ضدکمونیسم و وسیله‌ای برای تضعیف مخالفت‌های داخلی و خارجی بود. دولت تلاش می‌کرد تا اقدامات ضدآپارتایدی را منزوی کند و فعالیت‌های خود را در سطح بین‌المللی و جهانی موجه جلوه دهد. ضدکمونیسم، کلید سیاست حکومت افریقای جنوبی بود و برای استمرار این سیاست انتظار داشت تا کشورهای غربی، نیازهای مختلف آن برای مقاومت درمقابل مخالفان داخلی تحت هدایت کمونیست‌ها را برآورده کنند. از سوی دیگر، افریقای جنوبی وظیفه خود می‌دانست که در سراسر جهان در کنار غرب به دفاع از منافع آنها یا به اصطلاح منافع «تمدن غرب» بپردازد.

در طول دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰، سیاست در جنوب افریقا بر منازعه میان آپارتاید و بلوک ضدآپارتاید مبتنی بود. بلوک سفید در دست افریقای جنوبی (به همراه پرتغال و رژیم سفیدپوست رودزیا) بود؛ درحالی‌که بلوک سیاه از کشورهای استقلال‌یافته و جنبش‌های آزادی‌بخش تشکیل شده بودند. با روند استعمارزادگی، بلوک ضدآپارتاید تقویت می‌شد. در این دوره به دلیل خروج پرتغال از جنوب افریقا و خلأ ناشی از آن، رقابت جنگ سرد در این منطقه متمرکز شد (Westad, 2005, P: 207). درحالی‌که اتحاد جماهیر شوروی، چین، کشورهای اروپای شرقی و کوبا به شدت از جنبش ضدآپارتاید حمایت می‌کردند، امریکا و رژیم‌های پرتغال و رودزیا و تعدادی از گروه‌های لابی از آپارتاید حمایت می‌کردند.

خشونت بهترین واژه‌ای است که فضای موجود بین افریقای جنوبی و همسایگانش را در دوره پیش از سال ۱۹۹۴ توضیح می‌دهد (Dube, 2003, P: 1). در سراسر دهه‌های شصت و هفتاد افریقای جنوبی در تلاش برای ایجاد بلوک

قدرت‌های سفید (دولت سفیدپوست در رودزیا و تا حدودی رژیم‌های استعماری پرتغال در موزامبیک و آنگولا) بود، اما در اواسط دهه هفتاد، پرتغال از آنجا خارج شد و رژیم سفیدپوست رودزیا در اوایل دهه هشتاد شکست خورد. در نتیجه افریقای جنوبی خود را در محاصره کشورهای دید که بیشتر منتقد سیاست پرتوریا بودند. تنها نامیبیا تحت کنترل افریقای جنوبی باقی ماند آن‌هم با مخالفت‌های داخلی (سازمان مردم افریقای جنوب غربی یا سوآپو) و خارجی (سازمان ملل و قدرت‌های خارجی) مواجه شد (Grundy, 2002, P: 260). در پایان دهه هفتاد افریقای جنوبی از قدرت نظامی برای کنترل منطقه استفاده کرد. این استراتژی شامل تلاش برای تضعیف جنبش‌های مخالف کشورهای همسایه و ایجاد اعتصابات فعال به منظور بی‌ثبات‌سازی و نابودی حکومت‌های منطقه بود.

پیش از سال ۱۹۷۵ ترکیبی از افریقای جنوبی، پرتغال و رودزیا به‌عنوان اتحادی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی عمل می‌کردند (Ngoma, 2005, P: 78). این مجموعه در مسائل منطقه‌ای بین‌المللی با هم اشتراک نظر داشتند. به‌طور کلی، دلیل توسعه بلوک‌های سیاه و سفید، استعمارزادگی و آپارتاید بود. کشورهای خط مقدم در اواسط دهه هفتاد متشکل از تانزانیا و زامبیا بودند. اما پس از آن بوتسوانا، موزامبیک و آنگولا نیز به آن پیوستند. این جبهه از اقیانوس هند تا اقیانوس اطلس کشیده شده بود و به‌عنوان یک چالش و بازدارنده اصلی افریقای جنوبی عمل می‌کرد (Ibid: 96). اهداف اصلی جبهه مقاومت در برابر دخالت‌های آپارتاید و تحکیم و تقویت جنبش‌های آزادی‌خواهانه و تلاش برای افزایش همکاری‌های منطقه‌ای و کاهش وابستگی اقتصادی به افریقای جنوبی بود. این سیاست برای قطع بند ناف این کشورها از افریقای جنوبی طراحی شده بود (Mills, 1995, P: 2 & Dube, 2003, P: 3)

با تشکیل کشورهای خط مقدم، سیاست خارجی آفریقای جنوبی جنبه امنیتی به خود گرفت و پس از سال ۱۹۷۵، سیاست «زندگی کن و بگذار دیگران زندگی کنند»، به استراتژی کامل و بقای رژیم آپارتاید تبدیل شد و سیاست حفظ محور جای خود را به سیاست امنیت- محور داد. تصور کشورهای خط مقدم در مورد امنیت و به ویژه ثبات رژیم و توسعه ساختارهای اقتصاد منطقه‌ای، به خوبی نشانگر تهدیدات در درون این منطقه بود. پس از این تاریخ، حکومت آفریقای جنوبی خود را بخش طبیعی از غرب و مشترک در ارزش‌ها، سیستم اقتصادی، مسائل امنیتی و همچنین پلی میان آفریقا و غرب (جهان سفید) تصور می‌کرد (Barber&Barrett, 1990, P: 6). مقامات آفریقای جنوبی اعتقاد داشتند با خروج نیروهای پرتغال از جنوب آفریقا ممکن است کمونیسم نفوذ کند. در نتیجه، بلافاصله پس از خروج پرتغال از منطقه نیروهای دفاعی آفریقای جنوبی به طور مستقیم در این منطقه دخالت کردند. در طول این دوره، آفریقای جنوبی علیه شوروی و نیروهای کوبا در آنگولا عمل می‌کرد. سیاست آفریقای جنوبی در دوره قبل از خروج پرتغال عبارت بود از عدم انزوا، همکاری با دولت‌های غربی، تقویت همکاری با دولت‌های ضد کمونیستی و سازمان‌های بین‌المللی با تأکید بر تجارت بین‌المللی. اما پس از خروج پرتغال، آفریقای جنوبی به عنوان نیروی مهاجم، علیه جنوب آفریقا عمل کرد و استراتژی حمله تمام عیار را علیه کشورهای همسایه به کار برد (HenWood&Ronald, 1997, P: 2). این استراتژی برای استفاده از تمام ابزارهای موجود در جهت حمایت از حیثیت آپارتاید و افریکنرها بود. با این عمل اوضاع به شدت به سوی نظامی‌گری پیش رفت؛ به طوری که نیروهای دفاعی آفریقای جنوبی از ۵۶ هزار نفر در سال ۱۹۷۵ به ۲۵۰ هزار نفر در سال ۱۹۸۷ رسید (Schraeder, 2001, P: 250).

موضع آفریقای جنوبی در مقابل همسایگانش خشن بود و با این روش

دشمنان خود را در جنوب افریقا افزایش داد. با توجه به این مسائل و دشمنی با کشورهای همسایه، تعجب ندارد که سیاست خارجی این کشور امنیت-محور بود و سیاست‌گذاران بیشتر وقت خود را به مسائل امنیتی اختصاص می‌دادند تا کشور را از تهدیدات دولت‌های مخالف حفظ کنند. این کشور از برتری نظامی در منطقه استفاده کرد تا بتواند اهداف سیاست خارجی را تعقیب کند و از اقلیت سفیدپوست حمایت کند (Dube, 2003, P: 2).

آپارتاید افریقای جنوبی خود معلول زندگی و زمانه جنگ سرد بود. ایده جنگ سرد و مبارزه همه‌جانبه با کمونیسم، نیازمند یک دگر ایدئولوژیک بود تا نظامی‌گری افریقای جنوبی را توجیه کند (Pillay, 2005, P: 422). در این دوره، شعار «تسلیح بیشتر برای دفاع از خود و پاسداری از امنیت ملی» اصالت داشت. این موضوع امنیت منطقه‌ای را بیشتر به خطر انداخت. این بی‌ثباتی تا زمانی که تحریم‌های بین‌المللی در اواسط دهه هشتاد علیه افریقای جنوبی اعلام شد، ادامه یافت. رژیم آپارتاید با فروختن جنگ در جنوب افریقا چند هدف کلی را دنبال کرد: ۱- جلوگیری از پناه دادن و مخالفت با کنگره ملی افریقا و سواپو در سراسر جنوب افریقا؛ ۲- بی‌ثبات کردن حکومت‌های آنگولا و موزامبیک؛ ۳- اخراج داوطلبان انترناسیونالیست کوبایی از آنگولا و ۴- حفظ کل منطقه جنوب افریقا. هدف اصلی این سیاست اعمال فشار بر کشورهای منطقه برای جلوگیری از کمک به جنبش‌های ضدنژادپرستی داخل افریقای جنوبی بود.

سیاست بی‌ثبات‌سازی در سه شکل نظامی، اقتصادی و سیاسی دنبال می‌شد. در زمینه نظامی، افریقای جنوبی یا به کشورهای منطقه حمله می‌کرد یا آنان را تهدید به حمله می‌کرد. در بعد اقتصادی نیز ضربه زدن به منافع اقتصادی کشورهای جنوب افریقا را - حتی با توسل به اعمال تروریستی - دنبال می‌کرد. در شکل سیاسی، افریقای جنوبی از مخالفان کشورهای منطقه حمایت می‌کرد و

آنها را به تضعیف یا سرنگونی دولت تشویق می‌کرد.

پس از خروج پرتغال از جنوب افریقا، سیاست بی‌ثبات‌سازی در اولویت افریقای جنوبی قرار داشت. این سیاست طراحی شده بود تا افریقای جنوبی خودش را تقویت و همسایگانش را مجازات و تضعیف کند تا نتوانند به جنبش‌های آزادی‌بخش کمک کنند و گروه‌های مبارز را از کشورشان اخراج نمایند. این سیاست تا حدی پیش رفت که در یک جلسه کشورهای خط مقدم، در مارس ۱۹۸۲ افریقای جنوبی را متهم کردند که جنگ غیررسمی را علیه کشورهای استقلال‌یافته منطقه آغاز کرده است (Barber, 1999, P: 230). در مقابل، افریقای جنوبی همسایگانش را متهم می‌کرد که از نظر سیاسی به بلوغ نرسیده و تلاش می‌کنند تا با حمایت از سازمان‌های تروریستی کشور را تحت تأثیر قرار دهند. افریقای جنوبی به آنان پیشنهاد کرد تا با امضای قراردادهای عدم تجاوز، از حمله به کشورشان جلوگیری کنند. در این راستا، سوازیلند در سال ۱۹۸۲ و موزامبیک در سال ۱۹۸۴ با پرتوریا قرار محرمانه عدم تجاوز امضا کردند. براساس این قرارداد، دو کشور متعهد به عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و به رسمیت شناختن استقلال یکدیگر بودند.

به‌طور کلی در این دوره تمام فعالیت‌های افریقای جنوبی ناشی از جنگ بود و سبب شد تا در این منطقه ژئوپلیتیک جنگ را حاکم کند (Carlsnaes, 1997, P: 17). سیاست خارجی در این دوره واکنشی به تهدیدات واقعی و حاشیه‌ای شدن کشور در صحنه بین‌المللی بود. در نتیجه، هم نیروهای امنیتی گسترش بی‌سابقه‌ای داشت و هم هزینه‌ها افزایش یافت.

جدول شماره ۱: هزینه‌های نظامی افریقای جنوبی (میلیون پوند)

سال	هزینه‌های نظامی	سال	هزینه‌های نظامی	سال	هزینه‌های نظامی
۱۹۶۷	۲۳	۱۹۷۹	۹۳۱	۱۹۸۵	۱۸۶۵
۱۹۶۹	۵۲	۱۹۸۰	۱۱۷۸	۱۹۸۶	۳۴۶۳
۱۹۷۱	۶۸	۱۹۸۱	۱۲۳۵	۱۹۸۷	۳۳۰۰
۱۹۷۳	۱۰۲	۱۹۸۲	۱۴۵۰	۱۹۸۸	۳۷۴۳
۱۹۷۵	۳۹۶	۱۹۸۳	۱۵۹۱	۱۹۸۹	۴۸۴۵
۱۹۷۷	۶۸۹	۱۹۸۴	۱۵۷۱		

Ref: Nenta C. Cyowford, How Sanctions Work?, 1999:56

در این مقطع، رژیم آپارتاید سیاست‌های فشار و سرکوب را در منطقه اعمال می‌کرد. این سیاست‌ها نتایج منفی در منطقه بر جای گذاشت. چندین سال جنگ و کالتی علیه همسایگان افریقای جنوبی، تحت برنامه «استراتژی کامل» سبب گسترش فقر در منطقه شد و همسایگان افریقای جنوبی، این استراتژی را به‌عنوان بی‌ثبات‌سازی کل منطقه تجربه کردند. استراتژی کامل در نامیبیا و آنگولا به‌شکل حمله نظامی و اشغال سرزمین و در بوتسوانا، لسوتو، سوازیلند و زیمبابوه به‌صورت فشارهای اقتصادی اعمال می‌شد (Crawford, 1995, P: 2). این سیاست در آنگولا به‌شدت بعد نظامی یافت به‌طوری‌که بین سال‌های ۹۸-۱۸۸۰، حدود پانصد هزار نفر جانشان را به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در جنگ از دست دادند. حکومت آنگولا در سال ۱۹۸۷ هزینه جنگ را ۱۲ میلیارد دلار برآورد کرد که این مقدار غیر از هزینه‌های دفاعی یا از دست دادن صنعت نفت آنگولا است (Ibid, P: 3).

در موزامبیک نیز جنگ بین سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۷۶ سبب مرگ نهصد هزار نفر شد. در نامیبیا حدود ده هزار نفر (یک درصد از جمعیت کشور) کشته شدند و حدود صد هزار نفر از جمعیت کشور به کشورهای همسایه مهاجرت کردند. از این تعداد ۷۲ هزار نفر به آنگولا مهاجرت کردند. همچنین بسیاری از زیرساختارها در اثر حملات نیروهای دفاعی افریقای جنوبی از بین رفت.

همچنین در طول این جنگ‌ها حدود بیست میلیون مین زمینی بر جای مانده بود. به‌طور کلی ۱/۵ میلیون کشته و ده میلیون آواره شدند (Williams, 2000, P: 84). اما *ماندلا* تعداد کشته‌شدگان را دو میلیون نفر می‌داند بیش از همه سیاست‌های نابودکننده آپارتاید را سبب این ویرانی معرفی می‌کند (Mandela, 1993, P: 90). در این راستا دولت موزامبیک در ابتدای دهه ۱۹۸۰، خسارت‌هایی را که افریقای جنوبی به این کشور تحمیل کرده، چهار میلیارد دلار اعلام کرد. این رقم سه برابر بدهی‌های این کشور به کشورهای غربی بود (لیچ، ۱۳۶۶، ص ۲۵). در این دوره، در مجموع حدود ۶۴/۴۲ میلیارد دلار خسارت به این منطقه وارد شده است. (Booth&Vale, 1995, P: 286) این وضعیت شرایطی را در منطقه ایجاد کرد که کوهن آن را منطقه ژئوپلیتیک درهم‌شکننده نام‌گذاری می‌کند. (مجته‌زاده، ۱۳۸۱، ص ۹۱).

فروپاشی آپارتاید

در تحلیل فروپاشی آپارتاید، بسیاری معتقدند تحریم اقتصادی وضعیت آپارتاید را تغییر داد (Le Pere, 1998, P: 4). وابستگی افریقای جنوبی به نفت و انرژی یک پاشنه آشیل بالقوه برای رژیم آپارتاید بود. تحریم‌ها پس از قتل عام «شارپ ویل» شروع شد و کنفرانس کشورهای افریقایی بر تحریم نفت افریقای جنوبی تأکید کرد. این مسئله تا سال ۱۹۷۳ (زمان قطع صدور نفت اعراب به افریقای جنوبی) ادامه داشت. اما با وجود تحریم‌های اجباری سازمان ملل ایران تا زمان سقوط شاه به صادرات نفت ادامه داد. پس از انقلاب ایران، تنها در دهه ۱۹۸۰ کشور کوچک برونئی به این کشور نفت صادر می‌کرد (Lowenberg&Kaempfer, 2001, P: 101). عامل دیگر، فروپاشی سیستم جنگ سرد و پایان رقابت دو ابرقدرت بود که سبب کاهش منازعات بین دو بلوک شرق و غرب شد. در نتیجه، بسیاری از گروه‌ها و نهضت‌ها و همچنین دولت‌ها، حمایت‌های مالی و نظامی خود را از دست دادند.

فرایند در حال گسترش دموکراسی‌گرایی به منازعات افریقای جنوبی نیز از این فرایند مستثنا نبود.

سومین عامل، تغییر ترکیب جمعیتی است. آنچه افریقای جنوبی را متمایز می‌کرد، وجود سفیدپوستان در این کشور بود (Oliver, 2005, P: 283). جمعیتی که در ابتدای قرن تنها بیش از یک میلیون نفر نبود، تا سال ۱۹۶۰ یک‌پنجم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند. درحالی‌که پس از دهه ۱۹۷۰، به دلیل رشد جمعیت، افریقایی‌ها هفتاد درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند. آدریان گولکه^۱ و رابرت روس^۲ ضمن تأکید بر اصل تغییر ترکیب جمعیتی و تأثیر آن در فروپاشی آپارتاید، معتقدند که جمعیت سفیدپوستان در سال ۱۹۱۱، ۲۱/۴ درصد بود، درحالی‌که این رقم در سال ۱۹۸۵ به ۱۴/۸ درصد کاهش یافت. در همین دوره جمعیت افریقایی‌ها از ۶۷/۳ درصد به ۷۴/۱ درصد رسید (Guelke, 2005, P: 210&Ross, 1999, P: 145).

جدول شماره ۲: ترکیب نژادی و جمعیت افریقای جنوبی (میلیون نفر)

نژاد	۱۹۹۶	۱۹۸۰	۱۹۷۰	۱۹۵۱	۱۹۱۱
سفیدپوستان	۵/۳۲۲	۴/۴۵۳	۳/۷۵۲	۲/۶۴۱	۱/۲۷۶
افریقایی‌ها	۳۳/۷۵۹	۱۸/۹۶۳	۱۵/۰۵۷	۵/۵۶۰	۴/۰۱۹
رنگین‌پوستان	۳/۷۲۶	۲/۵۵۴	۲/۰۱۸	۱/۱۰۳	۵۲۵
آسیایی‌ها	۱/۰۳۲	۷۹۴	۶۲۰	۳۶۶	۱۵۲
جمع	۴۳/۸۲۰	۲۱/۴۴۸	۲۱/۶۷۱	۱۲/۶۷۱	۵/۹۷۳

Ref: DavenPort, Rodney and ChristoPher Saunders, 2000: 248.

امنیت و هویت در عصر پس از آپارتاید (حاکم شدن ژئوپلیتیک صلح)

سال ۱۹۸۹ و روی کار آمدن دکلرک را باید نقطه شروع تغییرات در افریقای جنوبی دانست. در این مقطع (۱۹۹۴-۱۹۸۹) به دلیل سرسختی و مقاومت

1. Adreian Guelke

2. Robert Ross

داخلی، تغییر کارگزار سیاسی، تغییر در نظام بین‌المللی سقوط اقتصادی دولت و تجار، دولت مجبور به مذاکره با سازمان‌های ضدآپارتاید شد. با تغییر کارگزار سیاسی، تغییرات ساختار نظام بین‌المللی و تغییر ایدئولوژی سیاسی در افریقای جنوبی، امنیت در جنوب افریقا تا حدودی حالت جدی به خود گرفت. با پایان عصر تهدید و جنگ‌های وکالتی از اهمیت ژئوپلیتیکی افریقا در راستای اهداف جنگ سرد کاسته شد. به عبارتی، این منطقه با فرصت تاریخی جدیدی مواجه شد تا فارغ از منازعات ایدئولوژیک جنگ سرد عمل کند و پرچم تجارت دوباره برافراشته شود (Vale, 1991, P: 703).

با پایان نظام دوقطبی، کمک ابرقدرت‌ها به گروه‌های حامی کاهش یافت و در نتیجه، گروه‌های درگیر مجبور به مذاکره با یکدیگر شدند. با کاهش خطر بلوک شرق، نظام امنیتی افریقای جنوبی در اواخر دهه ۱۹۸۰ مجبور به بازنگری ضروری «لولو خورخوره کمونیسم» در سطح روابط بین‌الملل شد (Goga, 2003, P: 153). در فضای جدید، تهدید و تحریم برای هر دو طرف اعمال می‌شد و در نتیجه، مذاکره برای هر دو طرف امری مطلوب بود (Thomson, 2004, P: 160).

با فروپاشی جنگ سرد، پایان نظام آپارتاید و تغییر نوع ایدئولوژی سیاسی، هویت سیاسی افریقای جنوبی و نوع سیاست اعلامی و اعمالی آن نیز دگرگون شد و سیاست‌گذاران به بازتعریف مسائل امنیتی خود پرداختند. با از بین رفتن عوامل اصلی اصطکاک در جنوب افریقا و روی کار آمدن یک حکومت مردمی در افریقای جنوبی به رهبری کنگره ملی افریقا، نگرش جدید هم‌گرایی منطقه‌ای به جای خصومت و دشمنی‌های قبلی پدید آمد. در رهیافت جدید، پرتوریا مایل بود به‌عنوان کانون هم‌گرایی منطقه‌ای، جنوب افریقا را به‌سوی سعادت و خوش‌بختی جمعی رهنمون سازد. این کشور پس از آپارتاید به‌عنوان یک قدرت متوسط در صدد ارائه راه‌حل بحران‌ها از طریق چندجانبه‌گرایی برآمد تا موقعیت

خود را از این طریق تثبیت کنند (Cilliers, 1999, P: 7). در دوره پس از جنگ سرد، به دنبال تغییر در محیط جهانی، محیط سیاسی افریقای جنوبی نیز تغییر کرد. دیگر نه تنها سیاست خارجی بر سیاست‌های جنگ سرد مبتنی نبود، بلکه در جهت دموکراسی، حقوق بشر و حرکت به سمت حکومت مطلوب به پیش می‌رفت. این عوامل مقدمات صلح و ثبات، رشد اقتصادی و توسعه پایدار را در منطقه فراهم کرد. براین اساس، در سیاست خارجی و امنیتی افریقای جنوبی تغییرات اساسی به وجود آورد.

جدول شماره ۳: اولویت‌های سیاست امنیتی و خارجی افریقای جنوبی

اهداف طولانی مدت	
- اصلاحات در سازمان ملل، تجارت جهانی و نهادهای مالی بین‌المللی	- حکومت مطلوب جهانی - رنسانس افریقای
اهداف کوتاه‌مدت	
- تقویت نهادها و ساختارهای اتحادیه افریقا، نیاد و سادک - توافقات تجاری سادک و موافقت‌نامه‌های تجارت منطقه‌ای با اتحادیه اروپا، امریکا و چین - شرکت در کنفرانس‌های جهانی، حوادث ورزشی و غیره. - حل منازعات در آنگولا، جمهوری دموکراتیک کنگو، زیمبابوه، برونڈی، سودان، سوازیلند. - روابط با کشورهای استراتژیکی مانند هند، چین و برزیل	حمایت از سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی - تعقیب حقوق بشر و دموکراسی - حمایت از متحدین
اهداف محوری	
- حمایت گسترده از سیاست داخلی - تشخیص و مدیریت تهدیدها - نهادینه کردن دموکراسی و کشور رنگین کمان	- رفاه اقتصادی - هم‌گرایی و حفظ تمامیت ارضی - امنیت ملی

Van Nieuwkerk (2004:96)

استراتژی‌های جدید در صدد ایجاد پلی میان سیاست خارجی آپارتاید و جمهوری دموکراتیک بودند. در این راستا، افریقای جنوبی تنها دو ماه پس از انتقال قدرت به عضویت اکثر سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای درآمد. راهبرد جهان‌گرایی که در دوره ماندلا بر سیاست خارجی این کشور حاکم بود، بر این اساس طراحی شده بود تا شکاف بین دوره آپارتاید و

دموکراتیزاسیون را پُر کند. این سیاست به برقراری روابط با تمام کشورهای جهان علاقه‌مند بود؛ سیاستی که به «اضافه کردن تا تغییر دادن» معروف است. روابط خارجی این کشور پس از آپارتاید صرفاً به سمت بازسازی روابط تاریخی پس از آپارتاید پیش رفت تا روابط منطبق با واقعیت‌های جغرافیایی را به‌سوی وابستگی اقتصادی سوق دهد. سیاست جدید نشان می‌داد که حکومت در سیاست خارجی، بازی با حاصل جمع صفر را پیگیری نمی‌کند.

این کشور دو هدف فرمول‌بندی دوباره جایگاه اقتصاد داخلی و مسائل امنیتی و تعهد به قاره آفریقا و کمک به‌عنوان قهرمان از طریق نقش‌آفرینی در نهادهای مختلف را در اولویت‌های خود قرار داده است. برای تحقق این اهداف، *ماندلا* و *امبکی* رنسانس افریقایی را مطرح کردند که در آن بر جنبه‌های دموکراتیک و آزادسازی اقتصادی، طراحی افریقای جنوبی به‌عنوان قدرت منطقه‌ای و ایفای نقش رهبری تأکید فراوان شده است. جایگاه افریقای جنوبی به‌عنوان یک کشور توسعه‌یافته دارای ثبات سیاسی و قدرت نظامی سبب شد تا کشورهای افریقایی دیگر نقش این کشور را در بهبود سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این قاره در نظر بگیرند. در دولت جدید، سیاست مواجهه باید جایگزین آشتی می‌شد و پایان آپارتاید به پروتوریا اجازه داد تا روابط خود را با جامعه بین‌الملل عادی سازد. با کمک شخصیت کاریزماتیک *نلسون ماندلا*، دوره‌ای به نام «ماه غسل» در سیاست خارجی افریقای جنوبی به‌وجود آمد (Alden&Lepere, 2003, P: 75).

پس از آپارتاید، حمایت از حقوق بشر سرلوحه سیاست خارجی افریقای جنوبی شد. با تغییر ایدئولوژی حاکم بر سیاست خارجی و ایجاد فضای جدید در این کشور و با توجه به روی کار آمدن کارگزاران جدید، سیاست جهان‌گرایی در اولویت قرار گرفت و ضمن برقراری روابط با تمامی کشورها

سیاست «اضافه کردن» در دیپلماسی این کشور جای گرفت. کارگزاران این کشور با توجه به هویت خود در نظام بین‌الملل و کشورهای همسایه خواستار ایفای نقش بیشتری در معادلات جهانی شدند. این کشور که زمانی عامل ناامنی در منطقه بود، به عامل برقراری امنیت و صلح در منطقه تبدیل شد و در فعالیت صلح‌بانی شرکت کرد و فعالیت‌های خود را از امنیت به سمت توسعه تغییر داد. نوع ایدئولوژی سیاسی و هویت ناشی از آن نگرش کشورهای همسایه و نظام بین‌الملل نسبت به افریقای جنوبی را عوض کرد؛ به طوری که کشورهای منطقه و نظام بین‌الملل خواستار ایفای نقش بیشتر افریقای جنوبی شدند. عصر پیش از ۱۹۹۴ با انزوا، نظامی‌گری، ریسک‌پذیری بالا، منازعه و نظامی‌گری همراه بود؛ درحالی‌که پس از آن این کشور - حداقل در اصول - متعهد به مشارکت بین‌المللی، چندجانبه‌گرایی، دموکراتیزه کردن و انتخابات، همکاری و اولویت ابزارهای دیپلماتیک بود.

تا پایان دهه ۱۹۸۰ سیاست خارجی افریقای جنوبی در بند «ژئوپلیتیک جنگ» قرار داشت. از این دیدگاه، جهان چه به صورت واقعی و چه به صورت غیرواقعی، به عنوان یک تهدید نگریسته می‌شد و واقعیت از طریق هژمونی منطقه‌ای، بی‌ثبات‌سازی، استفاده از نیروهای نظامی در طول مرزها و تحمیل نظم از طریق قدرت و سرکوب به دست می‌آمد (Ibid, P: 113). این سیاست ناشی از تأثیر سیاست امنیتی در سیاست خارجی بود. اما پس از مدتی ایده ژئوپلیتیک جنگ تضعیف شد و جای خود را به ژئوپلیتیک صلح، هم‌گرایی با سیاست جهان، مذاکرات در داخل و همچنین دخالت شهروندان در سیاست خارجی داد و ساختار امنیت منطقه‌ای به شدت از ساختار منازعه به رژیم امنیتی تغییر یافت. ساختارهای دیگر مانند کشورهای خط مقدم و کنفرانس همکاری منطقه‌ای و حتی سازمان وحدت افریقا، فلسفه وجودی خود را از دست دادند. در نتیجه با

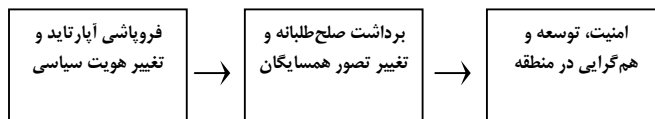
شرایط جدید، این سازه‌ها یا باید به فراموشی سپرده شوند و یا برای آنها کارویژه جدیدی تعریف شود زیرا با ورود افریقای جنوبی به سازه‌های امنیتی، ساختار امنیتی منطقه تغییر شکل داد. در این راستا، با کاهش تهدیدات افریقای جنوبی، کنفرانس توسعه برای جنوب افریقا در سال ۱۹۹۲ به جامعه توسعه جنوب افریقا تغییر نام داد. زمانی که افریقای جنوبی به این سازمان پیوست، کشورها انتظار داشتند نقش مؤثری ایفا کند، به ماشین اقتصادی در منطقه تبدیل شود و برای دموکراسی و بازسازی ثبات منطقه و تبدیل آن به یک منطقه صلح‌آمیز تلاش نماید. در این راستا، افریقای جنوبی در حل بحران‌های سومالی، سیرالئون، سودان، لسوتو، کنگو، بروندي، ساحل عاج و منازعات مرزی اتیوپی، اریتره و غیره همکاری داشته است. این کشور پس از آپارتاید در سطح همکاری‌های منطقه‌ای و قاره‌ای نقش زیادی ایفا کرده است؛ به طوری که در ایجاد اتحادیه افریقا و طرح مشارکت نوین برای توسعه (نپاد) نقش مهمی داشته است. همچنین این کشور در طول ده سال اول انتقال دموکراسی، میزبان کنفرانس‌های مهم جهانی بوده است؛ از جمله: پانزدهمین کنفرانس انکساد (۱۹۹۶)، کنفرانس سران جنبش عدم تعهد (۱۹۹۹)، کنفرانس سران کشورهای عدم تعهد (۲۰۰۰)، نشست اتحادیه افریقا (۲۰۰۲) و کنفرانس جنبش عدم تعهد (۲۰۰۴). این خود نشان از تغییر وضعیت این کشور از حالت منفور به یک کشور تأثیرگذار در نظام بین‌الملل دارد. این نوع فعالیت‌ها سبب شده افریقای جنوبی به عنوان کاندیدای اصلی کرسی دائمی شورای امنیت از سوی قاره افریقا مطرح شود. همچنین این کشور از سال ۲۰۰۲ همه‌ساله در گروه ۸ به عنوان نماینده کشورهای جنوب حضور داشته و از این طریق تا حدودی توانسته است رضایت کشورهای صنعتی را برای بخشش بدهی‌های کشورهای در حال توسعه و جذب سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورها جلب کند. همچنین این کشور با

همکاری هند و برزیل توانسته است گروه کشورهای در حال توسعه و جنوب را فعال کند.

در دوره آپارتاید، افریقای جنوبی به منظور تضعیف همسایگان از سیاست بی‌ثبات‌سازی استفاده می‌کرد، اما پس از آپارتاید، سیاست کشور مبتنی بر این بود که چگونه روابط خود را با همسایگان تقویت کند. به‌طور کلی، می‌توان گفت پایان آپارتاید کشور را از بحران ساختاری به سوی توسعه ساختاری سوق داد (Khan, 2006, P: 127). دستگاه دیپلماسی افریقای جنوبی در تلاش است تا نهادهای منطقه‌ای را بازسازی و احیا کند و از این طریق بتواند با چالش‌های قرن بیست و یکم مقابله نماید. محور این تلاش‌ها اعلامیه امبکی مبنی بر رنسانس افریقایی است. اعلامیه امبکی بر مسئولیت افریقا و راه‌حل مناسبی تحت عنوان «راه‌حل افریقایی برای مشکلات افریقایی» تأکید دارد. از طرف دیگر، رهبران افریقای جنوبی تلاش می‌کنند از رهیافت فعال و چندجانبه‌گرایی به‌عنوان ابزاری برای کاهش عدم توازن جهانی استفاد نمایند. براساس این برنامه، توسعه و پروژه ملت‌سازی منوط به بازسازی و احیای منطقه جنوب افریقا است؛ جایی که زمانی درگیر رقابت برای بی‌ثبات‌سازی و تخریب و خشونت و منازعه بین‌دولتی در دوره آپارتاید بود (Alden & Le Pere, 2003, P: 55). در استراتژی افریقای جنوبی آمده است: «آینده افریقای جنوبی بدون قید و شرط با آینده قاره افریقا و همسایگانمان در جنوب افریقا مرتبط است و این کشور نمی‌تواند جزیره رفاه در دریای فقر باشد». تقویت نهادهای قاره‌ای مانند اتحادیه افریقا و سادک، حمایت از اجرای برنامه توسعه اقتصادی و سیاسی افریقا (نپاد) و تقویت همکاری‌های سیاسی و اقتصادی دوجانبه و ایجاد زیرساختارهای مرتبط با آن، سه اولویت سیاست خارجی افریقای جنوبی هستند. همچنین استراتژی همکاری با کشورهای توسعه‌یافته، این کشور را قادر ساخت استراتژی «راه رفتن روی هر

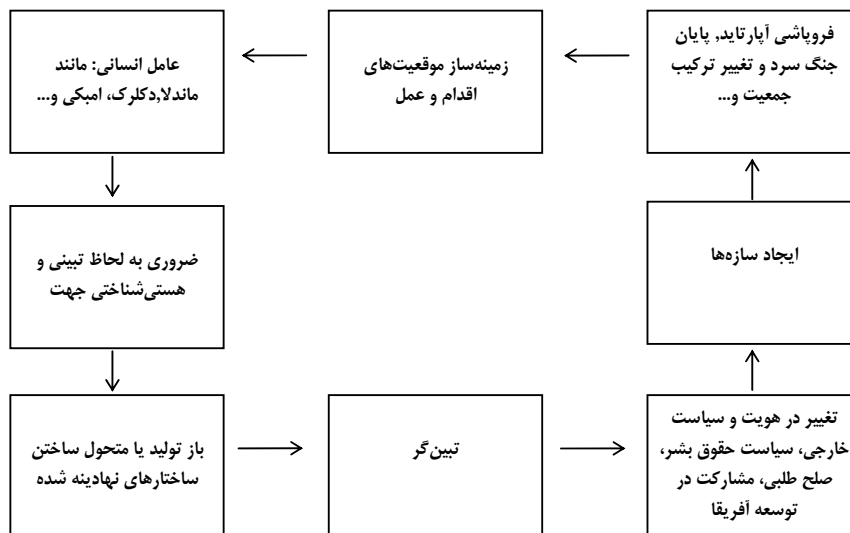
دو پا» را محقق کند؛ این بدین معناست که با همکاری و ارتباط با کشورهای پیشرفته، در صدد کمک به کشورهای افریقای برآمده است. افریقای جنوبی با تغییر ایدئولوژی حاکم بر سیاست خارجی، ایجاد فضای جدید و روی کار آمدن کارگزاران جدید، جهان‌گرایی را در اولویت قرار داد و ضمن برقراری روابط با تمام کشورها، سیاست «اضافه کردن» را در دیپلماسی خود جای داد. همچنین با توجه به هویت ابرازی خود در نظام بین‌الملل، کشورهای همسایه و نظام بین‌الملل، خواستار ایفای نقش بیشتر در معادلات جهانی شد. افریقای جنوبی علاوه بر افریقا نقش مهمی در کشورهای جهان سوم برعهده دارد. این هویت در حال ظهور «جنوب»، افریقای جنوبی را مجبور کرده است به عنوان صدای کشورهای در حال توسعه، در چهارچوب چندجانبه‌گرایی عمل کند.

شکل ۴) رابطه هویت و امنیت و توسعه در سیاست خارجی پس از آپارتاید



با توجه به تغییرات محیطی و عامل انسانی، نوع ایدئولوژی سیاسی حاکم بر سیاست خارجی افریقای جنوبی تغییر پیدا کرد و هویت ابرازی در دوره جدید با دوره آپارتاید متفاوت بود. در نتیجه نوع نگرش به امنیت نیز تغییر کرد و این کشور که خود زمانی عامل ناامنی جنوب افریقا بود، از دهه ۱۹۹۰ نقش میانجی برای حل منازعات، عامل توسعه در منطقه و صدای جنوب را ایفا کرده است و با این روش ژئوپلیتیک، جنگ در منطقه به ژئوپلیتیک صلح تغییر یافت. براساس مطالب فوق و با استفاده از مدل ساخت‌یابی، می‌توان تحولات سیاست خارجی افریقای جنوبی را به صورت شکل ۵ بیان کرد:

شکل ۵) تبیین علی تحولات سیاست خارجی آفریقای جنوبی



نتیجه‌گیری

امنیت منطقه‌ای همیشه جزء جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی آفریقای جنوبی بوده است. امنیت در جنوب آفریقا بدون توجه به نقش آفریقای جنوبی معنا ندارد. در دوره آپارتاید، به‌ویژه پس از خروج پرتغال از جنوب آفریقا، بلوک سفیدپوست طرفدار آفریقای جنوبی به‌شدت محدود شد و این کشور با دخالت در امور داخلی همسایگان، زمینه حضور بلوک شرق و رقابت‌های جنگ سرد را در منطقه فراهم کرد. این وضعیت تا زمان افول نظام جنگ سرد تداوم پیدا کرد. در این مقطع، آفریقای جنوبی سیاست استراتژی کامل امنیتی را در منطقه به‌کار برد و هزینه زیادی بر کشورهای همسایه تحمیل کرد. در مقابل، کشورهای همسایه سازمان کشورهای خط مقدم را برای مقابله با سیاست‌های رژیم آپارتاید تشکیل دادند. براین اساس، جهت‌گیری اعضا از سیاست‌های توسعه‌محور به امنیت‌محوری سوق یافت.

در دوره آپارتاید ایدئولوژی حاکم بر سیاست خارجی براساس فلسفه وجودی خود، یعنی جدایی سفیدپوستان از سیاهان شکل گرفته بود و روابط خارجی این کشور را براساس دوستی با سفیدپوستان قرار داده بود. در دوره جنگ سرد، با توجه به خاستگاه حاکمان کشور، این روابط به سمت غرب گرایش پیدا کرد و حالت ضدکمونیستی به خود گرفت. این وضعیت پس از استقلال کشورهای مستعمره پرتغال و محدود شدن کمربند امنیتی سفیدپوست، شدت یافت و این کشور در محاصره کمربند کشورهای سیاه و خط مقدم قرار گرفت. با تشکیل کشورهای خط مقدم، سیاست خارجی افریقای جنوبی جنبه امنیتی به خود گرفت و پس از سال ۱۹۷۵، سیاست «زندگی کن و بگذار دیگران زندگی کنند» به استراتژی کامل و بقای رژیم آپارتاید تبدیل شد و سیاست حفظ محور جای خود را به سیاست امنیت محور داد.

با پایان جنگ سرد، تغییر ساختار نظام بین الملل و افول جنگ های وکالتی در جنوب افریقا، هزینه های قدرت های بزرگ برای تغذیه رقابت ها کاهش یافت. همچنین با روی کار آمدن کارگزاران اصلاح طلب در افریقای جنوبی - دکلرک و ماندلا - دو طرف درگیر به سمت مذاکره گرایش پیدا کردند و در نهایت نظام آپارتاید در سال ۱۹۹۴ از بین رفت. دولت جدید به رهبری نلسون ماندلا، حمایت از حقوق بشر و امنیت منطقه ای و بین المللی را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داد. همچنین گسترش روابط با کشورها و سازمان های منطقه ای و بین المللی در دستور کار قرار گرفت و کارگزاران خارجی توانستند با سیاست های اعمالی و اعلامی، هویتی جدید از خود ارائه کنند و برداشت های پیشین را تغییر دهند.

با این هویت جدید کشورهای همسایه و نظام بین الملل خواستار ایفای نقش این کشور در منطقه و جهان شدند. با این تحولات، افریقای جنوبی به

عضویت سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی درآمد و توانست اولویت امنیت‌محور را به سیاست توسعه‌محور تغییر دهد و در فعالیت‌های توسعه و صلح‌بانی حوزه سادک (جنوب افریقا)، قاره افریقا و جهان شرکت کند. پس از عضویت این کشور در سازمان وحدت افریقا، دستور فعالیت این سازمان تغییر کرد و به سازمان جدیدی با فعالیت جدید تبدیل شد. این کشور با همکاری کشورهای افریقایی دیگر، طرح مشارکت نوین برای توسعه افریقا را در صدر فعالیت‌های خود قرار داد و در فعالیت‌های صلح‌بانی و مذاکرات صلح شرکت کرد و تا حدودی توانست امنیت را به افریقا بازگرداند. علاوه‌براین، جمهوری افریقای جنوبی توانست اعتماد امنیتی کشورهای منطقه را به خود جلب کند؛ به طوری که پس از تغییر رژیم آپارتاید، با وجود سه برابر شدن هزینه‌های نظامی این کشور پس از بحران دریاچه‌های بزرگ، کشورهای منطقه احساس خطر نمی‌کنند بلکه آن را ناشی از دغدغه یک قدرت منطقه‌ای برای گسترش امنیت و ایفای نقش پلیس منطقه می‌دانند. در این راستا، انتظار بین‌المللی و به‌ویژه کشورهای غربی این است که افریقای جنوبی هزینه‌ها را تقبل کند. با توجه به این فعالیت‌ها، این کشور توانست اعتماد بین‌المللی را جلب کند و تاکنون میزبان بسیاری از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی بوده است. همچنین با توجه به اجماع جهانی مبنی بر تغییر ساختار سازمان ملل و افزایش اعضای شورای امنیت، این کشور شانس اول اتحادیه افریقا برای احراز کرسی دائم شورای امنیت است. در جدول شماره ۴ تفاوت سیاست خارجی افریقای جنوبی در دو دوره مورد بحث، نشان داده شده است:

جدول شماره ۴. مقایسه سیاست خارجی آفریقای جنوبی در دوره آبارتاید و پس از آن

سیاست خارجی در دوره پس از آبارتاید (ژئوپلیتیک صلح)	سیاست خارجی در دوره آبارتاید (ژئوپلیتیک جنگ)
پایان مناقشات منطقه‌ای، سیاست هم‌گرایی منطقه‌ای و بین‌المللی	استراتژی حمله تمام‌عیار در دفاع از بلوک سفیدپوست
تمرکز گسترده بر امور منطقه‌ای و دیپلماسی پیش‌گیرانه	اختلاف ویژه با آفریقا و دیپلماسی زور
تأکید بر چندجانبه‌گرایی	دیپلماسی عمدتاً دوجانبه
تلاش برای برقراری روابط رسمی، متعهد به مشارکت بین‌المللی، دموکراتیزه کردن انتخابات، همکاری و اولویت ابزارهای دیپلماتیک	انزواء نظامی‌گری، ریسک‌پذیری بالا، منازعه و ابزار نظامی
توسعه ساختاری، ایفای نقش منطقه‌ای و مشارکت فعال در اتحادیه آفریقا و نهاد	بحران ساختاری، ایفای نمایندگی غرب

منابع و مأخذ

۱. اتکینسون، آر. اف و دیگران، *فلسفه تاریخ*، مترجم: حسینعلی نوذری، (اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹).
۲. الهی، حسین، *نژادپرستی و آپارتاید در آفریقای جنوبی و نامیبیا*، (اول، تهران، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸).
۳. حاجی یوسفی، امیر محمد، «جمهوری اسلامی ایران و نظام بین‌الملل؛ دستخوش دگرگونی» *فصلنامه راهبرد دفاعی*، (سال اول، شماره دوم، ۱۳۸۲).
۴. لاگوما، الکس، *آپارتاید*، مترجم: کریم امامی، (اول، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰).
۵. لوید، کریستوفر، «رابطه تاریخ و اقتصاد»، مترجم: حسینعلی نوذری، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، (سال اول، شماره چهارم، ۱۳۷۹).
۶. لیچ، گراهام، *آفریقای جنوبی راه دشوار آزادی*، مترجم: فریدون فاطمی، (اول، تهران، پنگوئن، ۱۳۶۶).
۷. مجتهدزاده، پیروز، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، (اول، تهران، سمت، ۱۳۸۱).
8. Alden, Chris and Garth Le Pere, "South Africa Post Apartheid Foreign Policy from Reconciliation to Revival", *Adelphi Paper*, (No 362, 2003).
9. Barber, James, *South Africa in Twentieth Century*, (Black Well, 1999).
10. Barber, James and John Barrett, *South Africa's Foreign Policy: The Search for Status and Security 1945-1988*, (Cambridge University, 1990).
11. Booth, Ken and Peter Vale, "Security in Southern Africa after Apartheid Beyond Realism", *International Affairs*, (Vol. 71, No2, 1995).
12. Buzan, Barry and Ole Waeber, *Regions and Powers*, (Cambridge, 2005).
13. Carlsnaes, Walter, *Change and South African External Relations*, (Thomas Publisher, 1997).
14. Cilliers, Jakkie, "An Emerging South African Foreign Policy Identity", *Institute For Security Studies*, (Occasional Paper), (No. 39, 1999).
15. Clark, Nancy L, *South Africa: The Rise and fall of Apartheid*, (Pearson Education Limited, 2004).
16. Crawford, Nejac, "South Africa's New Foreign and Military Policy: Opportunities and Constrains", *Africa Today*, Vol. 42, No. 2, 1995).
17. Cyowford, Nenta C & Audie Klotz, *How Sanctions Work? (Lesson from South Africa)*, (Macmillan Press, 1999).
18. Davenport, Rodney, *South Africa: A Modern History*, (Southern Book Publishers, 1989).
19. Davenport, Rodney and Christopher Saunders, *South Africa, A Modern History*,